

# مخاصی کبیره مصدق السلطنه

یکی از گناهان مصدق ظاهراً همین است که در کودکی به او لقب مصدق السلطنه داده بودند<sup>۱</sup>، با این که (برخلاف قوام السلطنه که همدوره و همسن و سالش بود) معمولاً از مصدق با ذکر این لقب یاد نمی‌کردند. و با این که وقتی می‌گویند مستوفی الممالک و مشیرالدوله و سردار سپه و امیر کبیر و دکتر بقایی و مهندس شریف امامی و..... ظاهراً منظورشان این نیست که افراد مذکور صرفاً به دلیل القابشان گناهی کرده و جرمی مرتکب شده‌اند. حزب توده اول می‌گفت مصدق و ملیون «جاسوس انگلیس» اند، بعد «سازشکار»، «لیبرال»، «دوست امپریالیسم آمریکا» و جز آن.<sup>۲</sup> شاه و پاره‌ای از سیاستمداران محافظه کار نیز می‌گفتند او «جاسوس انگلیس» است، و این اتهام را شاه حتی در کتابی که پس از انقلاب منتشر ساخت تکرار کرده است.<sup>۳</sup> شاه ضمناً ادعا کرده است که نزدیک بود دست مصدق را در عنفوان جوانی (وقتی که مستوفی خراسان بود) به جرم دزدی اموال دولتی ببرند.<sup>۴</sup> یکی از اعضاء سابق حزب پان ایرانیست او را به فراماسونری منتسب کرد<sup>۵</sup>، و یکی از هواخواهان کاشانی و بقایی تقریباً ادعا کرده است که مصدق از جوانی، و بر اساس یک توطئه عمیق و دقیق فراماسونی، می‌خواست دین را از سیاست جدا کند.<sup>۶</sup>

این اظهارات و اتهامات و مشابه آنها، ارزش آن را ندارد که در یک بحث و بررسی جدی مورد مطالعه قرار گیرند و ما در این مقاله بیش از این به آنها نخواهیم پرداخت. اما حملات دیگری نیز به مصدق شده است که - صرفنظر از انگیزه‌هایی که در پس آنها نهفته

است - باید با محک دلیل و بحث و استدلال سنجیده گردد. و هدف همه آنها نیز اثبات این مدعاست که مصدق به دموکراسی اعتقادی نداشت، بلکه به عکس دیکتاتور و قانون شکن بود.

کسانی را که این اتهام را به مصدق زده‌اند می‌توان به سه گروه تقسیم کرد. یکی هواداران شاه سابق، یکی دیگر کسانی که در زمان مصدق از شاه پشتیبانی می‌کردند، ولی بعدها به دلایل دیگری با شاه مخالف شدند، سوم بقایی، مکی، حایری زاده و دوستانشان که تا پس از سی‌ام تیر ۱۳۳۱ همراه مصدق بودند، ولی بعداً با او (و نیز - در عمل - با نهضت ملی) درافتادند. یکی از نکات جالبی که از این تقسیم‌بندی درمی‌آید این است که همه کسانی که به مصدق تهمت دیکتاتوربودن زده‌اند و می‌زنند، مستقیماً یا به طور غیرمستقیم در کودتای بیست‌وهشت مرداد، و ایجاد و استقرار رژیم دیکتاتوری پس از کودتا سهیم و شریک بوده‌اند.

نکته جالب دیگر این است که همه این سه گروه در مجموع دلایلی که برای این اتهام می‌آورند، با یکدیگر موافق نیستند. مثلاً بقایی هیچ‌جا نگفته است که چون انتخابات مجلس هفدهم به پایان نرسید مصدق دیکتاتور بود، لابد به این دلیل که خود او در آن زمان هنوز از مصدق و نهضت ملی جدا نشده بود.

پیش از این که وارد موارد خاص این اتهام شویم بی‌مناسبت نیست که یک نکته کلی دیگر را نیز مطرح سازیم و آن این است که - تا آنجا که شنیده‌ایم و دیده‌ایم - کسی نگفته است که مصدق پیش از نخست‌وزیر شدن هواخواه دیکتاتوری بود. از سوی دیگر، مطالعه کارنامه سیاسی و اجتماعی مصدق از انقلاب مشروطه تا هنگام نخست‌وزیری (و نیز در دادگاه‌های نظامی، و در نامه‌های خود از تبعیدگاه احمدآباد) نشان می‌دهد که او برای استقلال و دموکراسی مبارزه می‌کرد.<sup>۷</sup> آیا ممکن است که کسی که هشتاد و پنج سال عمر کرده، و هفتاد سال در کار حکومت و سیاست بوده است فقط برای دو سال (یعنی از ۳۰ تیر ۱۳۳۱ تا کودتای ۲۸ مرداد) هواخواه دیکتاتوری شده باشد، آنهم بین هفتاد سالگی و هفتاد و دو سالگی؟ ممکن است گفته شود که او چون در آن دو سال نخست‌وزیر بود (یا به قول دکتر بقایی چون در یک سال آخر حکومتش دچار غرور شده بود) به دیکتاتوری گروید. اما این استدلال بسیار ضعیفی است، و در برابر آن هزار دلیل می‌توان آورد، ولی یکی از این دلایل کافی است. در ماه‌های دی و بهمن ۱۳۲۹ که رزم‌آرا هنوز نخست‌وزیر بود، شاه سه بار توسط جمال امامی به مصدق پیام داده بود که حاضر است رزم‌آرا را عزل کند و او را به نخست‌وزیری منصوب سازد. و مصدق در هر سه نوبت این پیشنهاد را رد کرده بود<sup>۸</sup>، و تنها عاملی که سبب شد او در جلسه فوق‌العاده مجلس (شنبه ۱۸ اردیبهشت ۱۳۳۰) پیشنهاد نخست‌وزیری را بپذیرد این بود که (از دکتر عبدالله معظمی، و او از خسرو قشقایی) شنیده بود که قرار است سید ضیاء را نخست‌وزیر کنند.<sup>۹</sup>

باری اتهام دیکتاتوربودن مصدق بر سر چهار موضوع دور می‌زند: انتخابات مجلس هفدهم، گرفتن اختیارات از مجلس شورا و بستن مجلس سنا و رفراندم برای بستن مجلس هفدهم و انتخابات مجلس هژدهم.

### ۱ - انتخابات مجلس هفدهم

پس از توفیق در شورای امنیت، و بازگشت (از طریق مصر) به ایران، مصدق با مسأله انتخابات مجلس هفدهم مواجه شد. در آن دوران ماهها طول می‌کشید تا انتخابات مجلس به اتمام رسد، چون اولاً جمع‌آوری و شمردن آراء در جامعه روستایی (و خاصه در نواحی دوردست) کشور، به خاطر پراکندگی حوزه‌ها و کمبود راه و جز آن، کار ساده‌ای نبود، و ثانیاً کشمکش و برخورد، و حتی تقلب و زدوخورد در پاره‌ای از حوزه‌ها مرتباً ادامه داشت. به عنوان مثال در انتخابات مجلس شانزدهم در خود شهر تهران تقلب کردند، تا بر اثر مبارزه شدید جبهه ملی انتخابات اولی باطل شد، و در انتخابات دوم هشت تن از کاندیداهای جبهه ملی از تهران (که جمع نمایندگان آن ۱۲ نفر بود) وکیل شدند. (و مصدق و بقایی که در انتخابات اولی اصلاً انتخاب نشده بودند، در انتخابات دومی به ترتیب وکلای اول و دوم تهران شدند) و به این ترتیب وکلای واقعی تهران در مجلس شانزدهم چند ماه پس از افتتاح مجلس در آن حضور یافتند.

۱۷۴

مصدق در باره چگونگی مجلس هفدهم با شاه مذاکره کرده بود. البته از نظر قانون اساسی گفتگو با شاه در باره نحوه برگزاری انتخابات لزومی نداشت. اما - از یک طرف - مصدق همیشه سعی می‌کرد، که به شرط آن که قانون پایمال نشود، شاه را در جریان امور بگذارد، و از جانب دیگر، او می‌دانست که شاه خواهد کوشید که توسط فرماندهان ارتش و ژاندارمری در ولایات در انتخابات دخالت کند. او به شاه گفته بود که انتخابات باید مطلقاً آزاد باشد. شاه اصولاً موافقت کرده ولی پرسیده بود، در باره حزب توده چطور؟ مصدق جواب داده بود که هواخواهان آن حزب نیز باید حق داشته باشند به نامزدهای انتخاباتی خود رأی بدهند، ولی اضافه کرده بود که حزب توده در میان مردم پایگاهی ندارد و آزادی انتخابات سبب پیروزی آن نخواهد گردید.<sup>۱</sup> کشمکش واقعی در آن انتخابات بین نیروهای نهضت ملی از یک سو و شاه و محافظه کاران از سوی دیگر بود. بعضی از محافظه کاران زمین دار بودند و از املاک خود وکیل می‌شدند، و در مجلس هفدهم هم شدند. بعضی دیگر نماینده زمین داران و خوانین محلی بودند. پاره‌ای از آنها مستقیماً با شاه معامله کرده بودند و معمولاً به زور - فرماندهان محلی ارتش - از ولایات وکیل می‌شدند. مصدق اصرار داشت که انتخابات آزاد باشد، اما معنای آزادی انتخابات این نیست که پاره‌ای از فرماندهان ارتش و ژاندارمری آزاد

باشند رأی مردم را عوض کنند. یک نمونه بارز و مشهود این نوع انتخابات، انتخاب دکتر سیدحسن امامی (امام جمعه تهران) از مهاباد بود. مصدق شوهر عمه دکتر امامی بود، و امام جمعه نیز تا آن روز با مصدق مخالفی نکرده بود. اما او در انتخابات تهران که یکی از آزادترین انتخابات دوران مشروطه بود - وکیل نشد، چون مردم تهران به دوازده تن کاندیدای جبهه ملی رأی دادند. در نتیجه امام جمعه با توصیه شاه و به کمک فرماندهان ارتش در شهر مهاباد از آن شهر نماینده شناخته شد؛ شهری که اکثریت قریب به اتفاق آن کرد و سنی بودند، و امام جمعه نیز کوچکترین سابقه و علاقه و ارتباطی با آن شهر نداشت.

ناصر قشقایی در ضمن یادداشتهای روزانه خود برای روز یکشنبه دهم آذرماه ۱۳۳۰ از جمله چنین می نویسد: «عصر هم با فرمانده لشکر ملاقات کردم. راجع به انتخابات صحبت شد. اظهار کرد ما به هیچ وجه مداخله نمی کنیم، ولی در ضمن صحبت معلوم شد که گفته هایش حقیقت ندارد، چون صریح گفت که ما به عباسقلی خان عرب شیبانی کمک خواهیم کرد و میل شاه هم بر این است که همان وکلای سابق که مردمان خوبی هستند انتخاب شوند. بعد هم به من اظهار کرد، شما باید گذشت داشته باشید. خلاصه فهمیدم که دستور کامل از طرف شاه و وزیر جنگ دارد، بعد اظهار کرد که عباسقلی خان عرب شیبانی همقطار ما بوده و جوان خوبی است. البته در این صورت من ناگزیرم کمک کنم. اگر چنانچه کسی هم بخواهد مخالفت کند، قدرت ندارد...»<sup>۱۱</sup>

و نیز در یادداشتهای سه شنبه دوازده آذرماه (۱۳۳۰) ناصر قشقایی چنین می خوانیم: «شب رفتم خدمت آقای دکتر مصدق... بعد راجع به انتخابات فرمودند صددرصد باید آزاد باشد، ولی من از قشونی ها نگرانم هر فکری دارید راجع به آنها بکنید. من عرض کردم به طور تحقیق قشونی ها مداخله خواهند کرد، گرچه می گویند به ما مربوط نیست، ولی یقین دارم دروغ می گویند. فرمودند: خودم هم می دانم...»<sup>۱۲</sup>

و همچنین در یادداشتهای یکشنبه هشتم دی ماه ناصر قشقایی آمده است: «ساعت نه ونیم با آقای علاء وزیر دربار ملاقات، قریب یک ساعت راجع به اوضاع مملکت و بدی اقتصاد مذاکره کردیم. بعد راجع به مداخلات مادر و خواهرهای اعلیحضرت خاطر نشان کردم که خوب نیست، و این عملیات باعث انزجار مردم می باشد... آقای علاء تصدیق کرد و اظهار داشت همین اعتراض را خودم هم کردم، و عجالتاً مادر شاه تشریف برده اند به مردآباد، ملک خودشان، و خوشبختانه در تهران نیستند... بعد آمدم با آقای پیرنیا رئیس تشریفات صحبت کردیم ایشان هم دلی پر خون داشتند از وضع مادرشاه و اطرافی ها...»<sup>۱۳</sup>

و نیز در یادداشتهای همان روز ناصرخان قشقایی آمده است که: «بعد رفتم خدمت آقای دکتر مصدق راجع به وضع سمیناری [که گویا نام محلی است در فارس] مذاکره کردم که

جهانشاه‌خان را که گویا اهل محل مایلند انتخاب کنند و فامیل خودشان هم تصویب کرده است، فقط نظر خود جهانشاه‌خان این است که نظریه جناب عالی باشد [یعنی با موافقت شما باشد] جواب دادند که من به هیچ وجه نظر ندارم، هر کس را که مردم بخواهند، و اعتبارنامه او را هم مردم بدهند من حرفی ندارم و او را وکیل حقیقی می‌دانم، ولو این که شمر باشد.... بعد فرمودند از تو خواهش می‌کنم در انتخابات فارس بگذارید هرکس باید بشود، یعنی مردم انتخاب کنند، همان بشود...»<sup>۱۴</sup>

و بالاخره در یادداشتهای دوشنبه نهم دی ماه ناصرخان آمده است که: «سرلشگر محمدحسین میرزا فیروز تلفن کردند که کاندید است و کمک خواست. ولی از طرف حزب توده کانید می‌باشد.»<sup>۱۵</sup>

باری در آن زمان تعداد وکلای مجلس جمعاً ۱۳۶ تن بود و تا اوایل تابستان ۸۰ تن از این عده انتخاب شده بودند. چند ماه بود که مملکت در دوران فترت انتخاباتی بود و بدون مجلس اداره می‌شد. و همه دست‌اندرکاران اصلی-شاه، مصدق، دولت و وکلای انتخاب شده- می‌خواستند مجلس کار خود را شروع کند. رویه کار هم همین بود که به علت طولانی بودن دوره انتخابات، مجلس کار خود را پیش از این که همه اعضایش انتخاب شده باشند، آغاز نماید. در نتیجه شاه مجلس را افتتاح کرد، ولی پس از آن انتخابات حوزه‌هایی که در آنها برخورد و کشمکش وجود داشت، متوقف ماند. این واقعات تا همین جا که دیده‌ایم، جایی برای تهمت «دیکتاتوری» به مصدق نمی‌گذارد، اما توجه به نکات زیر نیز در این رابطه مفید خواهد بود:

الف - از ۸۰ وکیل مجلس هفدهم فقط ۳۰ نفر هوادار نهضت ملی بودند که فراكسیون نهضت ملی را در مجلس تشکیل دادند. مدتی بعد تعداد این ۳۰ نفر کاهش یافت، و ما به این نکته بازخواهیم گشت. آیا یک دولت دیکتاتوری که می‌خواست در انتخابات تقلب کند به این نتیجه می‌رسید، یا - چنان که رسم‌دیگران بود - با تنظیم و ارتشاء و تهدید و ارباب و اعمال زور ۹۵ درصد آراء را به سود خود اعلام می‌کرد، و ۱۳۶ تن وکیل برای خود به مجلس تحویل می‌داد؟

ب - ادامه انتخابات در نقاطی که در آن متوقف شده بود در دست مجلس بود. هر لحظه که مجلس اراده می‌کرد، انتخابات در آن نواحی نیز به پایان می‌رسید، و این مجلسی بود که اکثریت قاطع آن هوادار نهضت ملی نبود. اگر مجلس چنین نکرد درست به این دلیل بود که نمی‌خواست مسئولیت اغتشاش و کشتاری را که به آن منجر می‌شد بپذیرد.

ج - این ادعا که مصدق انتخابات را در حوزه‌هایی که مخالفینش قوی بودند متوقف کرد درست نیست. چنان که دیده‌ایم، اکثریت وکلایی که انتخاب شدند، پشتیبان نهضت ملی

نبودند. مصدق اگر می‌خواست در انتخابات تقلب کند، جلو «انتخاب شدن» امثال سید مهدی میراشرفی و دکتر طاهری یزدی را می‌گرفت. به علاوه انتخابات از جمله در حوزه‌هایی چون شهر آبادان - که رأی آن بدون زحمت در اختیار نهضت ملی بود - متوقف ماند.

د- در هر کشور دموکرات پیشرفته‌ای در چنین شرایطی اصلاً انتخابات نمی‌شد، زیرا که کشور تقریباً در حالت جنگی قرار داشت، آن هم «جنگ پشه با حشه». در انگلستان در طول دوره جنگ بین‌المللی دوم اصلاً انتخابات نشد. بعدها در همان ایران دکتر علی امینی به این عنوان که می‌خواهد اصلاحات ارضی کند، چهارده ماه بدون مجلس و بدون انتخابات حکومت کرد، و امینی هر اتهامی خورده باشد، به دیکتاتور بودن متهم نشده است.

## ۲- مصدق مجلس سنا را بست.

این ادعا صرفاً خلاف واقع است. درست است که مجلس سنا یک نهاد غیردموکراتیک و مخالف حکومت مشروطه بود، چون نصف اعضاء آن را شاه شخصاً انتصاب می‌کرد و نیم دیگر در یک انتخابات دودرجه‌ای انتخاب می‌شدند. درست است که در همان انتخابات همان مجلس سنا نیز تقلب شده بود، و لیست سناتورهای «انتخابی» تهران را پیش از «انتخابات» روزنامه‌های مخالف اعلام کرده بودند. درست است که در همه ادوار مشروطه مجلس سنا تشکیل نشده بود جز در همان سالها، و سناتورهای انتصابی شاه هم مرتباً برای مصدق و مجلس شورا اشکال ایجاد می‌کردند. ولی در هر حال طرح انحلال مجلس سنا را مجلس شورای ملی (که اکثریت آن هوادار نهضت ملی نبودند) رأساً و مستقیماً تدوین و تصویب کرد و به توشیح شاه رساند. مجلس سنا را مجلس شورای ملی و شاه تعطیل کردند، نه مصدق و دولت او.<sup>۱۶</sup>

## ۳- «مصدق از مجلس اختیارات گرفت».

این درست است. مصدق از اردیبهشت ۱۳۳۰ که نخست‌وزیر شد تا مرداد ۱۳۳۱ - یعنی در یک سال و چهارده ماه اول حکومتش - اختیاراتی نداشت. اما در مرداد ۱۳۳۱ مجلس شورای ملی و مجلس سنا لایحه اختیارات او را تصویب کردند که به توشیح شاه هم رسید. شش ماه بعد، یعنی در دی ماه ۱۳۳۱ مصدق از مجلس تقاضای تمدید اختیارات را کرد. این تقاضا با مخالفت شدید کاشانی و بقایی و یارانشان روبرو شد، اما بالاخره آنها هم رای مخالف ندادند، و در هر صورت اکثریت قاطع مجلس اختیارات را برای مدت یک سال دیگر تمدید کرد. اینک ملاحظاتی در باره اختیارات مصدق:

الف - روشن است که گرفتن اختیارات کوچکترین ربطی به مقوله دیکتاتوری ندارد. این اختیارات را پارلمان به مصدق داد و در تصویب آن همه تشریفات معمول قانون‌گذاری، از

جمله توشیح شاه، رعایت شده بود. در نوبت دوم نیز لایحه دیگری برای تمدید اختیارات به مجلس تقدیم شد که کاشانی و بقایی و حایری‌زاده و مکی و چندتن دیگر در خود مجلس به شدت و با هیاهوی زیاد با آن مخالفت کردند، ولی مجلس لایحه مزبور را تصویب کرد و شاه نیز قانون مربوطه را توشیح نمود. «دیکتاتوری» و «قانون‌شکنی» چه ربطی به این موضوع دارد؟

ب - مملکت با امپراتوری انگلیس طرف بود. این امپراتوری نفت ایران را تحریم کرده، اندوخته‌های ارزی ایران را در بانک انگلستان توقیف کرده، و ایران را در محاصره اقتصادی گذاشته بود. شرکت سابق نفت نیز بدهی‌های خود را به ایران نمی‌پرداخت. کشتیهای جنگی انگلیس با اعمال زور از صدور نفت ایران جلوگیری می‌کردند. عوامل انگلیس و آمریکا (اعم از ایرانی و غیرایرانی) مرتباً در حال توطئه بودند که دولت را به وسایل غیرقانونی ساقط کنند. حزب توده دولت را می‌کوبید و شوروی هیچگونه حمایتی از آن نمی‌کرد، سهل است، دیون ارزی خود را به ایران (که به طلاهای ایران مشهور است) پس نمی‌داد، و این - مهم‌تر از اهمیت مالی و اقتصادی - معنا و مفهوم سیاسی و دیپلماتیک کاملاً روشنی داشت.

ج - بیش از یک سال دولت با بی پولی و بی ارزی و تحریم نفت سرکرده بود که شاید در تاریخ دموکراسی‌های پارلمانی در سراسر جهان سابقه نداشته باشد، به نحوی که پاره‌ای از پیش‌پاافتاده‌ترین تصمیمات اداری باید قبلاً از طریق لوایح دولتی به تصویب مجلسین می‌رسید. در کجای دنیا - حتی در شرایط عادی - دولت باید برای ازدیاد حجم اسکناس به مجلس لایحه ببرد؟ چه رسد به شرایطی که در آن کشور در حالت تحریم و محاصره اقتصادی و سیاسی است؟

د - در آن شرایط، و با توجه به عدم حضور احزاب پارلمانی در داخل مجلس دولت باید بر سر هر لایحه کم‌اهمیتی هفته‌ها و ماهها با فردفرد و کلا چانه می‌زد و گروکشی می‌کرد تا بتواند آن را به تصویب برساند. با چنین شیوه‌هایی حتی در انگلستان امروز نیز نمی‌توان مملکت را اداره کرد چه رسد به ایران آن روز.

ه - اما موضوع این اختیارات چه بود؟ موضوع این اختیارات این بود که پاره‌ای از لوایح دولتی برای شش ماه (که بعداً یک سال دیگر تمدید شد، اما پیش از شش ماه دوم دولت سقوط کرد) بدون تصویب پارلمان قابل اجراء باشند، ولی پس از انقضای مدت برای رد یا قبول به مجلس تسلیم گردند. گفتیم «پاره‌ای از لوایح»، چون - مثلاً مصدق در مورد مسئله نفت نه از مجلس اختیارات خواست، نه گرفت. به عبارت دیگر اگر دولت در مورد حل مسئله نفت با انگلستان به توافق می‌رسید ملزم بود که فوراً آن را به صورت لایحه‌ای به مجلس تقدیم کند.

و - از آن اختیارات چه استفاده‌ای شد؟ تعداد زیادی لایحه برای اداره امور کشور تهیه شد که اهم آنها قانون سهام کردن کشاورزان در سهم اربابی، اصلاحات عدلیه، اصلاحات ارتش، اصلاح قوانین مالیاتی و شهرداری‌ها و مانند آن بود. ۳۱۲ میلیون تومان نیز اسکناس

چاپ کردند که - به دلایلی که در جای دیگر مشروح افتاده است - هم از نظر سیاسی، هم از نظر اقتصادی و هم از نظر قانونی هیچ گونه ایرادی به آن نمی‌توان گرفت. تنها ایراد جدی که به آن می‌توان گرفت این است که ازدیاد حجم اسکناس برای آن شرایط کافی نبود و باید مقدار بیشتری اسکناس چاپ کرده بودند.<sup>۱۷</sup> (با وجود این همه اسناد و مدارک موجود نشان می‌دهد که دولت در کار مقابله با تحریم و محاصره اقتصادی موفق شد.)<sup>۱۸</sup>

ز - شاید زائد بر توضیح باشد که مجلس با تفویض اختیارات مزبور از نقش و اهمیت سیاسی خود کم نکرد، بلکه جلسات آن مرتباً تشکیل می‌شد، و بحث و اختلاف و فریاد و فحش و فضااحت دائماً در آن جریان داشت (و از جمله رجوع فرمائید به نطق‌های دکتر بقایی در آن دوره).

ح - اگر همین مقدار اختیارات هم به مصدق داده نشده بود، ادامه حکومت او نه ممکن بود و نه معنایی می‌داشت. در این صورت او چاره‌ای نمی‌داشت جز این که از نخست‌وزیری استعفا دهد. و مسلماً همین کار را هم می‌کرد.

#### ۴- «رفراندم غیر قانونی بود.»

در مرداد ۱۳۳۲ مصدق با آراء عمومی، مجلس هفدهم را - که کمتر از یک سال از عمرش باقی مانده بود - تعطیل کرد تا بلافاصله به انتخابات عمومی مجلس هژدهم بپردازد. این تصمیم از نظر سیاسی درست نبود، و عواقب سیاسی آن (یعنی کودتاهای ۲۵ و ۲۸ مرداد) ظرف دو هفته روشن شد. جمعی از برجسته‌ترین مشاوران و هواخواهان او - از جمله دکتر معظمی، دکتر شایگان، دکتر سنجابی، دکتر صدیقی، خلیل ملکی و محمود نریمان - به همین دلایل سیاسی کوشش کردند که او را از این تصمیم منصرف کنند، اما او بر سر رأی خود باقی ماند. این جانب در نوشته‌های دیگری دلایل نادرست بودن این تصمیم را از نظر سیاسی بیان کرده‌ام<sup>۱۹</sup>، اما در این جا - به دلیل محدود بودن صفحات مقاله - از آن می‌گذرم و فقط در باره ادعای غیرقانونی بودن این تصمیم - که موضوع اصلی بحث این مقاله است - به گفتگو می‌پردازم.

الف - رفراندم غیرقانونی نبود. دولت انگلستان هر زمان که بخواهد می‌تواند مجلس عوام را تعطیل و انتخابات بعدی را شروع کند. در واقع تعیین وقت انحلال مجلس عوام و شروع انتخابات بعدی با نخست‌وزیر انگلستان است. در ایران هم هیچ قانونی مخالف این نبود که دولت مجلس را پیش از انقضاء دوره دوساله آن منحل سازد و انتخابات بعدی را شروع کند. اما مصدق این کار را نکرد. مصدق به آراء عمومی مراجعه کرد و پس از اخذ موافقت عموم لایحه انحلال مجلس را برای توشیح پیش شاه فرستاد. اما «سی. آی. ا.» از مدتی پیش شاه را آماده



کرده بود که در کودتایی که آن سازمان می‌خواست به راه اندازد، شرکت کند. به این ترتیب شاه برای مصدق فرمان عزل فرستاد و چون کودتای اول شکست خورد، از ایران فرار کرد.

ب - دوازده تن از وکلایی که به نام نهضت ملی انتخاب شده بودند - و از آن جمله: بقایی، مکی، حایری‌زاده، زهری، مشار، قنات‌آبادی و نادعلی کریمی - از نهضت برگشته بودند. آنها رهبری مخالفان دولت را در داخل مجلس به دست گرفته و با تمام قوا دولت را می‌کوبیدند. آنها با زاهدی و سایر توطئه‌گران زیرزمینی علیه دولت همکاری می‌کردند. آنها در ایجاد بلواهای خیابانی بر ضد دولت شرکت داشتند، و یارانشان در روز نهم اسفند ۱۳۳۱ - به قصد کشتن نخست‌وزیر - به خانه او حمله‌ور شدند. یکی از آنان جدآ به توطئهٔ ربودن و قتل رئیس شهربانی متهم شده بود. در انگلستان اگر یک صدم چنین حوادثی به دست وکلای حزبی که دولت را در دست دارد صورت بگیرد دولت بلافاصله مجلس را منحل، و دوباره انتخابات خواهد کرد، بدون این که دیگر این افراد را از حزب خود کاندیدا کند. آن افراد البته می‌توانند منفرداً یا به اشکال دیگری کاندیدا شوند و ببینند این بار چند نفر به آنان رأی خواهند داد.

ج - مهمترین دلیل برای قانونی بودن فراندم این است که دولت اصلاً چاره‌ای نداشت جز این که مجلس را منحل و دوباره انتخابات کند. وقتی که دولت تصمیم به فراندم گرفت، در حدود دوسوم از نمایندگان مجلس به عنوان پشتیبانی از تصمیم دولت از نمایندگی استعفاء کردند. به این ترتیب مجلسی باقی‌نمانده بود که به کار خود ادامه دهد، و چاره‌ای نبود جز آن که دوباره انتخابات شود. به عبارت دیگر، پس از استعفاء و کلا دیگر فراندم لزوم و معنایی نداشت، زیرا مجلس خود بخود تعطیل شده بود.

د - جدا کردن محل رأی‌گیری برای موافقان و مخالفان انحلال مجلس (در جریان فراندم) کار خوبی نبود و لزومی هم نداشت. اما اولاً این کار غیرقانونی نبود، ثانیاً اصلاً - چنان که در بند ج بالا دیدیم - نیازی به فراندم نبود، و حتی اگر پاسخ به فراندم منفی می‌شد باز هم دولت چاره‌ای نداشت جز آن که مجلس هفدهم را منحل و انتخابات را شروع کند، زیرا اکثریت قاطع و کلا داوطلبانه از نمایندگی استعفاء داده بودند.

##### ۵- «مصدق فرمان عزل را نپذیرفت».

پیش از این گفتیم که «سی. آی. ا.» به شاه تکلیف کرده بود که مصدق را عزل کند، و او نیز پس از تأیید رادیویی از انگلستان و آمریکا حاضر به همکاری شد. ساعت یک بعد از نصف شب روز ۲۵ مرداد سرهنگ نصیری فرمان عزل مصدق را به خانه او برد. پیش از این، افراد گارد سلطنتی به خانهٔ دکتر حسین فاطمی، وزیر امور خارجه، حمله‌ور شده و او را از

خانه‌اش ربوده بودند. همچنین، آنها به خانه رئیس ستاد ارتش حمله کرده و مهندس زیرک‌زاده و مهندس حق‌شناس (وزیر راه) را از آنجا ربوده بودند (البته هدف اصلی خود رئیس ستاد بود که در آن لحظه خانه نبود) هنگامی که نصیری فرمان عزل را به مصدق داد نیروهای کودتاچیان محله را در محاصره نظامی گرفته بودند، اما از این نکته غافل بودند که پیش از این توطئه کودتا لو رفته، و ارتش برای مقابله با آنان بسیج شده بود. خبر کودتای آن شب از دو منبع به مصدق رسیده بود. یکی به طور غیرمستقیم - توسط دو تن از افسران جوان گارد سلطنتی دیگری - مستقیماً و با جزئیات دقیق - از جانب محمدحسین آشتیانی ملقب به عظام‌السلطنه. به این ترتیب، موضوع پذیرفتن یا نپذیرفتن «فرمان عزل» نبود، بلکه دقیقاً به تسلیم یا مقاومت در برابر کودتای «سی. آی. ا.» مربوط می‌شد.<sup>۲۰</sup>

تازه از این هم که بگذریم، شاه از نظر قانونی حق نداشت نخست وزیر را معزول کند، چنان که او از نظر قانونی حق نداشت لوایح مصوبه مجلس را توشیح نکند. لیکن از نظر تشریفاتی هرگاه مجلس کسی را برای نخست‌وزیری می‌خواست، شاه او را به این مقام منصوب می‌کرد، و هر لایحه‌ای را تصویب می‌نمود، شاه رسماً موشح می‌ساخت. در همه ممالک مشروطه سلطنتی - از انگلستان و هلند و بلژیک گرفته تا سوئد و نروژ و دانمارک - عیناً همین طور است، و اگر جز این باشد، سخن از مشروطه چیزی جز یاوه‌سرانی نخواهد بود.

### اشتباهات مصدق

هر انسانی اشتباه می‌کند. و از این اصل کلی‌گویی نیست. مثلاً روزولت و چرچیل و دوگل هر سه در طول زندگی سیاسی خود و در مراحل مختلف اشتباهات ریز و درشتی کردند که امروز در کتابهای بی‌شماری مشروح افتاده است. اما این واقعیت سبب نمی‌شود که از ارزش کارهای مثبت آنان برای کشور خود کاسته گردد، یا این که مقام تاریخی آنان را در حد سیاستمداران حقیر و کوچک و فرصت‌طلب (چه رسد به خائن) پائین آورد. پاره‌ای از اشتباهات مصدق مربوط به عزل و نصب است که دیگران در باره آن زیاد - و حتی گاهی زیادی - صحبت کرده‌اند. از این جمله است مبالغه‌های بقایی و مکی در باره بردن متین‌دفتری به شورای امنیت، و انتصاب شاپور بختیار به معاونت وزارت کار. و نیز از این جمله است ایراد کم‌ویش درست آنان (و کاشانی) به انتصاب سرتیپ دفتری به فرماندهی گارد گمرک و عزل دکتر محمود شروین از ریاست اداره اوقاف.<sup>۲۱</sup> اما بر فرض که مصدق در همه این موارد اشتباه کرده باشد، مسئله چندان بزرگی نیست، زیرا هر صاحب‌کاری در عزل و نصب اشتباهاتی خواهد کرد، و در همه جای دنیا. اما اشتباهات بزرگ - و کم‌ویش قابل اجتناب - مصدق را می‌توان زیر سه عنوان خلاصه کرد که هیچ‌یک از آنان تا کنون توسط دشمنان او مطرح نشده‌اند. یکی

بازگذاشتن دست دشمنان خود - از عوامل جاسوسی انگلیس و آمریکا گرفته تا حزب توده و زاهدی و کانون افسران بازنشسته - برای هرگونه اقدام غیرقانونی بر ضد دولت او. دومی نپذیرفتن پیشنهاد بانک بین‌المللی برای اعلام نوعی «آتش‌بس» در دعوی نفت با انگلستان (گرچه مصدق اول با این پیشنهاد موافق بود ولی یکی دو تن از یارانش رأی او را زدند). سومی بی‌اعتنائی او نسبت به کاشانی و بقایی و دیگران که سبب مخالفت، و سپس دشمنی عظیم و شکننده آنان با شخص او - و در نتیجه با نهضت ملی - شد (اگر چه دلخوری‌های آنان تقریباً تماماً خصوصی بود و جنبه‌های روان‌شناسی داشت، و اگر چه رفتاری که آنان با مصدق کردند با هیچ معیار و محکی سزاوار نبود و اگر چه در تحلیل نهایی ضرر خود آنان از رفتارشان بسی بیشتر از ضرری بود که به شخص مصدق زدند).

بحث و توضیح و تفصیل در باره این اشتباهات دولت مصدق به دلایل گوناگون در حوصله این نوشته نیست، از جمله به خاطر این که موضوع اصلی این مقاله همان مطلبی بود که از عنوان آن می‌آید، و در صفحات بالا بررسی شد. لیکن دلیل ذکر این اشتباهات در این جا برای این بود که خوانندگان گمان مبرند که به نظر این نویسنده، مصدق یا هر شخص دیگری، از اشتباه در تشخیص بکلی مبری بود. کسی که اشتباه نمی‌کند وجود ندارد، و اگر هم وجود داشته باشد از این دنیا و دست‌اندرکاران این دنیا نیست. و اگر فرصتی پیش آید در نوشته‌های دیگر این اشتباهات مصدق به تفصیل خواهد آمد<sup>۲۲</sup>. اما لازم به تأکید است که ذکر این واقعیت که مصدق نیز اشتباه کرد ابدأ به این معنی نیست که «مصدق اشتباه کرد، شاه هم اشتباه کرد، زاهدی هم اشتباه کرد، کاشانی هم اشتباه کرد، سرهنگ نصیری هم اشتباه کرد... پس نتیجه می‌گیریم که همه اشتباه می‌کنند و تفاوتی بین آنان نیست!» افراد بشر همه اشتباه می‌کنند، اما آنان هم در نوع اشتباهاتی که می‌کنند و در انگیزه‌هایی که آنان را به اشتباه می‌کشاند سخت با یکدیگر متفاوت‌اند، هم در اشتباهاتی که نمی‌کنند و وسوسه‌هایی که به آن تسلیم نمی‌شوند، و از این جمله فرق بسیار است بین آنان که به خاطر استقلال کشور خود و استقرار دموکراسی در آن، و رشد کمی و کیفی هم‌میهنان خود گاهی دچار اشتباه می‌شوند، و آنان که در راه استقرار استبداد فردی و به خاطر منافع بی‌حد و اندازه‌ای که برای شخص خود قائل هستند، به اشتباه می‌افتند و راه خطا می‌پیمایند.

یادداشتها:

۱- مثلاً رجوع فرمائید به حسن آیت: چهره حقیقی مصدق السلطنه، قم: دفتر انتشارات

اسلامی، ۱۳۶۳، دکتر مظفر بقائی: چه کسی منحرف شد، تهران، ۱۳۶۳.

۲- نمونه‌های این در روزنامه‌های مردم، به سوی آینده، شهباز و غیرهم بسیار زیاد است. مثلاً: «هرکجا صدای دکتر مصدق چه در مجلس و هنگامی که لیدر اقلیت بود و چه در دولت بلند شده است، آنجا منافع ملت ایران تحت‌الشعاع منافع امپریالیسم آمریکا قرار گرفته است.» (شهباز، ۲۳ تیر ۱۳۳۱)، «دکتر مصدق علاقه‌مند بود که عمال سیاست آمریکا را در درجه اول به کرسی وکالت بنشانند....» (به سوی آینده، ۲۹ تیر ۱۳۳۱)، «پیشنهاد مبنی بر تمدید فعالیت شرکت مختلط ایران و شوروی [یعنی شرکت شیلات] کاملاً و تماماً به سود ملت ما و منطق با منافع میهن ما بود.... با وجود این دولت مصدق علیرغم این حقیقت آشکار برخلاف منافع ملت و میهن ما به دستور ارباب بیگانه خود، در جواب پیشنهاد دولت شوروی رسماً اطلاع داد که دولت او به مناسبت انقضاء مدت فعالیت شرکت شیلات تصمیم گرفته است فعالیت شرکت مختلط ایران و شوروی را تمدید ننماید...» (مردم - ۲۲ بهمن ۱۳۳۱). «این ملی شدن کذائی [نفت] باید امپریالیست‌های کذائی انگلیس را از ایران بیرون کند تا جا برای امپریالیسم متوقف آمریکا باز شود.... جبهه ملی بی‌میل نیست که ملت چنان سرگرم دشمنی با همه انگلیسها باشد که امپریالیسم استعمارگر آمریکا را بکلی به دست فراموشی بسپارد... امپریالیسم آمریکا نیز خواهان ملی شدن صنعت نفت می‌باشد.... جبهه ملی مبلغ ناشی ناسیونالیسم است برای جداکردن و دورداشتن مبارزه ملت ایران از مبارزه ملت‌های دیگر، برای ایجاد دشمنی با کشور شوروی.... بالاخره برای خدمت به امپریالیسم آمریکا.» (نشریه تعلیماتی حزب توده، شماره ۱۲، ۱۳۳۰).

۳- مثلاً رجوع بفرمائید به: محمدرضا پهلوی، پاسخ به تاریخ، (ناشر و تاریخ نشر مجهول)، ص ۷۳.

۴- رجوع بفرمائید به محمدرضاشاه پهلوی،

Mission for my Country, London: Heinteman, 1960, Chapter 5.

این کتاب به صورت پاورقی در روزنامه‌های تهران به فارسی منتشر شد اما این جانب آن را به صورت کتاب به زبان فارسی ندیده‌ام.

۵- اسماعیل رائین، فراموشخانه با فراماسونری در ایران، تهران، ۱۳۴۷.

۶- حسن آیت، چهره حقیقی مصدق السلطنه.

۷- برای شرح مختصر ولی منظمی در این باره رجوع شود به مقدمه این جانب (ص ۸۱-۱)

بر:

Mussadiq's Memoirs London, JEBHE, 1988.

۸- مصدق این نکته را بیش از یک بار در مجلس شورای ملی - و با حضور جمال امامی -

علناً نقل کرده است، و نیز در خاطرات خود که سالها پس از مرگش منتشر شد. رجوع فرمائید به: نطق‌ها و مکتوبات دکتر مصدق، پاریس، انتشارات مصدق، از سال ۱۳۴۶ به بعد، و نیز: خاطرات و تألمات مصدق، تهران، علمی، ۱۳۶۵، کتاب دوم.

۹- خاطرات و تألمات مصدق، و نیز: محمدناصر صولت قشقایی، سالهای بحران، تهران، رسا، ۱۳۶۶، ص ۲۵۸.

۱۰- خاطرات و تألمات مصدق، کتاب دوم.

۱۱- ناصر قشقایی، سالهای بحران، ص ۲۱۷.

۱۲- همانجا، ص ۲۱۹ - ۲۱۸.

۱۳- همانجا، ص ۲۲۷.

۱۴- همانجا، ص ۲۲۹.

۱۵- همانجا، ص ۲۲۹.

۱۶- به عنوان نمونه رجوع کنید به: خاطرات و تألمات مصدق، کتاب دوم، و نیز: ناصرخان قشقایی، سالهای بحران، ص ۳۲۲.

۱۷- رجوع کنید به مقدمه این جانب بر ترجمه انگلیسی خاطرات مصدق (که مشخصات آن در یادداشت شماره ۷ بالا ذکر شده است).

۱۸- رجوع کنید به مقاله زیر از این جانب:

"Oil Boycott and the political Economy:

Mussadiq and the strategy of Non - Oil Economics in James A. Bill and W. Roger Louis (eds.)

*Mussadiq, Iranian Nationalism, and Oil*: London I. B. Tauris, and Austin: University of Texas press, 1988.

Habib Lajevardi, "Constitutional Government and Reform under Mussadiq."

در همان کتاب فوق‌الذکر، و نیز، انور خامه‌ای، اقتصاد بدون نفت، تهران، شرکت سهامی انتشار، ۱۳۶۹.

۱۹- از جمله، رجوع فرمائید به مقدمه این جانب بر خاطرات سیاسی خلیل ملکی، چاپ دوم، تهران، شرکت سهامی انتشار، ۱۳۶۸ و نیز فصل نهم کتاب زیر (نوشته این جانب).

*The political Economy of Modern Iran*, London.

Macmillan, and New York: New York University Press, 1981.

و جلد دوم روایت فارسی آن: اقتصاد سیاسی ایران، ۲، سلطنت محمدرضا شاه، تهران، پایپروس، ۱۳۶۸.

۲۰- جزییات و وجوه گوناگون کودتا در هزار جا تشریح و بررسی شده است. مثلاً رجوع فرمائید به: سرهنگ غلامرضا نجاتی، جنبش ملی شدن صنعت نفت و کودتای ۲۸ مرداد، تهران، شرکت سهامی انتشار (چاپ سوم) ۱۳۶۶، و نیز مقدمه این جانب بر ترجمه انگلیسی خاطرات مصدق و نیز:

Mark Gasiriowski, "The 1953 Coup d' Etat in Iran"

The International Journal of Middle East Studies, August 1987.

که ترجمه فارسی آن اخیراً به ضمیمه کتاب سرهنگ نجاتی در تهران انتشار یافته است، و نیز، برای شهادت مستقیم خارجیانی که کودتا را سازمان دادند.

Kermit Roosevelt, Countercoup: The Stuggle for the Control of Iran, New York: Mc Grow Hill 1979, C. M. Woodhouse, Something Ventured, London: Granada 1982, and Brian Lapping (ed.) End of Empire, London, 1985.

۲۱- برای شرح و تحلیل بیشتر رجوع فرمائید به مقدمه این جانب بر ترجمه انگلیسی خاطرات مصدق.

۲۲- این جانب به تفصیل در باره اشتباهات بزرگ مصدق (و نیز اشتباهات کوچک او) در نوشته‌های زیر بحث و گفتگو کرده‌ام:

The Political Economy of Modern Iran

(سابق الذکر) فصل نهم

"Oil Boycott and Political Economy"

(سابق الذکر): مقدمه ترجمه انگلیسی خاطرات مصدق (سابق الذکر) و نیز - از همه جا

مفصل تر - در:

Mussadiq and the Struggle for Power in Iran, London: Tauris, 1990.